

پیش‌خوان

اسناد و خاطراتی از تکاپوی یار دیرین انقلاب اسلامی

برای او که همواره پایه پای انقلاب آمد!

■ **محمدرضا کائینی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، شمه‌ای از خاطرات سیاسی مبارزاتی زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین جعفر شجونی را در بر می‌گیرد. این

مجموعه از سوی واحد تاریخ حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تدوین یافته و دفتر نشر ممتاز، به انتشار آن همت گماشته است. علی باقری ریاست وقت واحد مزبور، در دیباچه خویش بر این مجموعه خواندنی، به نکاتی اشارت برده که مرور آن می‌تواند مکانت این پژوهش را بر مخاطب آشکار سازد. در بخشی از این مقدمه آمده است:

«حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ جعفر جوادی شجونی، در فهرست افرادی بود که باید برای مصاحبه دربارهٔ حادثهٔ تاریخی ۱۵ خرداد، به سراغمان می‌رفتیم. روز ۱۳۲۷/۴/۳۰ برای گفت‌وگو انتخاب شد. همراه گروه فیلمبرداری واحد تلویزیونی حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، راهی منزل ایشان شدیم. با روی گشاده جمع ما را پذیرفت و به‌زودی به اصل ماجرا پرداختیم. از حوادث واپسین سال‌های دهه ۳۰ و سال‌های نخستین دهه ۴۰، یاد کردیم تا گرد و غبار از حافظه تاریخ برباید و خاطرات سال‌های پیش از سه دهه قبل را زنده کند. حاصل گفت‌وگوها را پس از استخراج از نوار و بازنویسی، به نظر جناب آقای شجونی رساندیم و با حذف و اضافاتی چند، به صورتی در آمد که هم اینک پیش‌روی شماست. وقتی از منزل آقای شجونی خارج می‌شدیم، کوله‌بارمان علاوه بر ضبط ۱۳۳ دقیقه خاطرات، دو مجلد کپی اسناد مبارزاتی وی - باقیمانده از



■ **۳۰** حجت‌الاسلام والمسلمین جعفر شجونی بر فراز منبر

ساواک متحله -ببود که ایشان در اختیارمان قرار داد. اسنادی که تا حد بسیاری روشنگر و واقع‌نما است. پس از تنظیم تاریخی اسناد و نگارش خلاصه‌ای سیرگونه در آغاز آن، بر آن شدیم حاصل گفت‌وگوها را نیز ضمیمه و در قالب یک کتاب مستقل منتشر کنیم. گرچه سیر حوادث و رخدادها در مجموعه اسناد و خاطرات، جزء به جزء با هم منطبق نیست و هر یک مسیر مستقلی را دنبال کرده است، ولی بدون تردید مکمل یکدیگر هستند و هر کدام زوایای تریک دیگری را روشن می‌سازند و از این نظر، بر غنای این مجموعه افزوده است. اسناد مزبور، شامل ۳۳۸ سند است که دوره زمانی سوم بهمن ۱۳۳۴ تا سوم آبان ۱۳۵۷ را در بر می‌گیرد. مروری بر این مجموعه، نشانگر کار کردها، اندیشه‌ها، خواست‌ها، موضع‌گیری‌ها و تطورات آنها در شخصیت فردی

است که این اسناد، در طول بیش از دو دهه، با به پای او پیش آمده و زوایایی از تفکرات، گرایش‌ها، کنش‌ها و افکتهای مبارزاتی‌اش را منعکس ساخته است. در عین حال نباید این مجموعه را کامل فرض کرد، زیرا قدرت نفوذ و حضور مأموران ساواک متحله را محدودیتی غیر قابل انکار است که طبیعتاً نتایج و بازتاب آن نیز قادر نیست این محدودیت را درنوردد و همه زوایای اندیشه و عمل یک فرد را دربرگیرد، بنابراین باید انتظارات را در همین محدوده خلاصه کرد. ناتوانی مأموران رژیم شاه در فهم و انتقال مفاهیم دینی و هدف‌هایی که در ورای اظهارات گوینده نهفته است، نقیصه دیگری است که نباید آن را از نظر دور داشت، ولی در مجموع و با توجه به همه شرایط، می‌توان ادعا کرد آینه اسناد، جام حقیقت‌نمایی است که میزان زیادی راه را بر گزافه‌گویی‌ها، پنهان‌کاری‌ها، بزرگنمایی‌ها و کوچک‌شماری‌ها می‌بندد و از این نظر، جزو ارزشمندترین یادگارهای تاریخ، بلکه کارآمدترین عنصر سازنده آن به حساب می‌آید!...»

■ **احمدرضا صدیقی**

روزهای پیش‌روی، نداعی‌گر سالم‌مرگ رضاخان است، موسمی که می‌توان فرجام وی را بازخواند و از پایان برکشیدگان و دلدادگان غرب، عبرت آموخت. مقال پی آمده، در پی چنین خوانشی بوده است. مستندات این نوشتار، بر تاز‌نمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران آمده است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مقفیه و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **انقلابی خونین در راه است**

آنان که شرایط ایران در شهریور ۲۰ را به تاریخ سپرده‌اند، معمولاً نفرت عمومی مردم از رضاخان و شادمانی گسترده‌از فرار وی را گزارش کرده‌اند. که این میان هم روایت «ریچارد ا، استوارت» کشیش امریکایی خواندنی می‌نماید:

«مردم ایران در طول ۱۵ سال گذشته، از به زیان آوردن حتی یک کلمه انتقاد از هر چیزی که شاه می‌گفت یا می‌کرد، وحشت داشتند. روزنامه‌ها از هر اقدام او به نحوی سستایش می‌کردند که گویی خداست، ولی اکنون که او دیگر در اوج قدرت نیست، مردم شروع به باز گو کردن افکار خود کرده‌اند و چیزهایی که درباره شاه می‌گویند، دچار بهت و حیرت می‌شود. در طول این سال‌ها، او مشغول در دیدن از مردم فقیر بود و با غصب املاک و حقوق مردم، خودش را ثروتمند می‌کرد و اکنون روز حساب به‌سرعت نزدیک می‌شود. وقتی این روز فرا برسد، می‌ترسم وحشتناک باشد. مردمی که زندگی این ملت را یکسره کنترل می‌کرد، کاملاً آنها را فریب داده است و آنها در صدند تا او در بیفتند.وضع برای نوعی انقلاب مساعد شده و با حضور روس‌ها که برای کمک آماده‌اند، احتمالاً این انقلاب خونین خواهد بود...»

■ **سرود «ای ایران»**، **حاصل ضرب و شتم یک نظامی ایرانی به دست افسر انگلیسی**

رضاخان دو دهه سلطنت تحمیلی خویش را با رویکردهایی چون «برساختن ارتش نوین» توجیه می‌کردا و در روزهایی که به این‌ارتش نیاز بود، آن را در برابر موج گسترده تجاوز بیگانه و تحقیر‌ها ساخت. تاجایی که در مواردی چند، افسران انگلیسی نظامیان ایرانی را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و جالب اینجاست که سرود وطنی «ای ایران ای مرز پر گهر»، ناشی از یکی از این دست برخوردها بود. یعقوب توکلی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران ماجرا را اینگونه باز می‌گوید:

«حتی یک اعلامیه که در آن رضاخان یا فرماندهان ارتش، مردم را دعوت به مقاومت کرده باشند، نداریم. طبق گزارش‌ها،وقتی نیروهای روسی به کرچ رسیدند، سربازان اول اعلامیه ترک مخصوصه و مرخص کردن اینها در لرستان، ترکمن صحرا و مسجد گوهرشاد و مقابله با عشایر و خلاصه در داخل کشور تیربارشان خوب کار می‌کرد و کلی آدم کشندند،ولی در برابر نیروی بیگانه هیچ مقاومتی نکردند! همان‌طور که اشاره کردم، مسئله اینجاست که هیچ مقاومت



رضاخان در دوران اقلیت در جزیره مورسیس

تاریخ

تاریخ ۸۸۹۸۴۳۲۷



رضاخان در واپسین ماه‌های حیات، تعادل عصبی خویش را از دست داده بود. به اذعان سراودان، معمولاً کلمات هذیان‌گون و نامربوط می‌گفت و در گذشته خویش دنبال واقعه‌ای می‌گشت تا کاسه و کوزه شکستش را سرسُر آن بشکند. شرایط حاد روانی، نخست یک سکنه قلبی را برای وی رقم زد، اما به دشواری از آن رست. در صبحگاه ۴ مرداد ۱۳۳۳، بار دیگر سکنه از وی سراغ گرفت و این بار، وی را از پا برکشیدگان انگلستان در دوره معاصر بود

رضاخان در مرداب ترس، فرار و مرگ

نزدیک است که برسند بگیرند و اعدام‌مان کنند!

قانع کرد که بهترین و بی‌هزینه‌ترین کار در ایران، تداوم سلسله پهلوی در محمدرضا فرزند رضاخان است. البته محافله کارآبه‌ترین کار هم بود و کمترین هزینه را برای انگلیسی‌ها داشت. ضمن اینکه مردم ایران عاقلی هستند می‌گفتند ولیعهد جوان است و کاری نمی‌تواند بکند، حال‌ماند تا بپیمیم در آینده چه می‌شود! فرغی و دیگر سیاستمداران انگلیسی هم با یکسری وعده و دیگر سیاستمداران انگلیسی هم با غذایایی چون یک پیت روغن به هر خانواده، توانستند از فرصت‌های عاطفی و شبه‌عاطفی موجوداستفاده کنند ولیعهد را و جامعه جابیندازند. فرغی و انگلیسی‌ها بلد بودند جامعه را مسحور نگه دارند و به آن غلبه تداوم می‌بخشند. اینکه اگر پهلوی‌ها باقی می‌مانند، تداوم سبطه اشرافیت سیاسی در ایران - که فرغی خودش هم یکی از کانون‌های اصلی آن بود - میسر می‌شد. چون اشرافیت سیاسی، همواره به مسئله تداوم حضور خود، به شدت توجه داشته است...»

■ **فرارهای رضاخان به قم و اصفهان**، **در دوره اشغال ایران**
پروپاگاندای رضاخان در طول سلطنتش سعی داشت تا او را به شجاعت متصف کند، اما فقد چنین شجاعتی در قراق در واپسین روزهای سلطنت، بارها خود را نشان داد. فرارهای مکرر وی به قم و اصفهان و نهایتاً از کشور، از ترس مردم و قوای روس، آینه‌ای تمام‌نما می‌شود، اما سربازان احتیاط را به نظام وظیفه احضار می‌کند و دولت امریکا تلگرافی مبنی بر درخواست عدم تهاجم می‌فرستد که اجابت نمی‌شود. به گفته کریم سنجایی، رضاخان کمی قبل از این‌س رویداد، متلاشی شدن لشکرهای اتهمیای و راندنگی امریکا به سفیر ایران در واشنگتن با آن کشور قطع رابطه کرده بود، اما در روز چهارم با فرار ایرج مطبوعی در جنبه شمال غرب و پیشروی روس‌ها به قزوین و شنیدن خبر مملاتی شدن لشکر‌های تیربز، رضاینه، رشت، مشهد، اردبیل و گرگان در وضعیت غافلگیری، ابتکار عمل را به کلی از دست داده و با وجود آنکه در گذشته همواره شخصیت تزلزل‌ناپذیری از خود به نمایش گذاشته بود، در این زمان با طرز شگفت‌انگیزی خود را باخته بود! به گفته رزم‌راه، رضاخان چنان خود را باخته بود که مرتب می‌دوید و گریه می‌کرد و می‌گفت نزدیک است برسند، بگیرند و اعدامان کنند! فرودست در خاست‌گاه خود روایت کرده است: در این موقع، رضاخان خمیده شده بود و بدون عصائی توانست حرکت کند! اراده‌اش را از دست داده بود و حرف‌های ضدوقتیفی می‌زد و هر کس هر چه می‌گفت، تصویب می‌شد.

امری ارتش نیز با مشاهده عجز و انکسار در رضاخان، روحیه خود را برای مقابله با نیروهای متخاصم از دست دادند و پیش از پیش، به فکر فرار از جبهه‌های جنگ افتادند... رضاخان بعد از اشغال شهرهای آذربایجان، به علت ترس شست نشان دادن بد دشمن، به فکر فرار می‌زد و هر کس هر چه می‌گفت، تصویب می‌شد. چند بُعد شایان تأمل است. محل تبعید وی که جزیره‌ای کوچک و دورافتده در آفریقااست، خود گواهی بر تحقیر پادشاهی است که ادعای برتری در منطقه را داشت، اما بدتر از آن، نحوه برکناری شاه از سلطنت و خروج از کشور است که

افتاد و از ترس بیماران هواپیمای‌های شوروی به قم رفت، اما درپی کاهش سرعت حرکت روس‌ها در شهرهای شمالی، دوباره مختصر چرتی پیدا کرد و به تهران بازگشت و کوشید بر اوضاع مسلط شود. در این مدت، شهرهای شمالی ایران پیوسته آماج بمب‌های هوایی و توپ‌های زمینی از تیش روسیه قرار داشت. در روز ۲۳ شهریور اسمیرنوف سفیر شوروی و بولارد وزیرمختار انگلیس با آگاهی از اینکه رضاخان در کشور نزد مردم منفور است و کسی از وی پشتیبانی نخواهد کرد، نسبت به وی گستاخ تر شده و به او اولتیماتوم دادند که اگر تا ۲۶ شهریور استعفا نکند، تهران اشغال خواهد شد. زمانی که روس‌ها به قزوین نزدیک شدند، تنها تلاش رضاخان معطوف به این بود که سلطنت خود را به هر هزینه‌ای حفظ کند. بنابراین در شب ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱م/ ۲۴ شهریور ۱۳۲۰، فردی را نزد سر یدر بولارد وزیرمختار بی‌رحم بریتانیا فرستاد تا او را به ماندن خود راضی کند، اما از آنجا که انگلیس در ۷ سپتامبر (۱۶ شهریور) به این نتیجه رسیده بود که نگه داشتن رضا پهلوی دیگر به مصلحت نیست، بولارد پاسخ فرستاد که هیچ راهی جز استعفا وجود ندارد، شاه پهلوی که از نظر روحی و جسمی بسیار ضعیف شده بود، سرانجام به نفع ولیعهد ۲۱ ساله‌اش استعفا کرد و به طرف اصفهان گریخت...»

■ **شما از اصفهان نمی‌توانید بروید، مگر اینکه تمامی داریی خود را واگذار کنید**
قرار از تهران، نه پایان مصائب قزاق که آغاز آن بود. انگلیسی‌ها در اصفهان، رضاخان را گیر آورده و از او خواستند تا تمامی داریی خویش را تسلیم کند! چنانکه در خاطرات دکتر سیف پور طاطمی آمده است:

«رضاشاه وقتی از تهران خارج شد، به اصفهان آمد. در اصفهان قنصل انگلیس در آن وقت مستر گولت بود. به او گفت که شما از اصفهان نمی‌توانید بروید، مگر اینکه تمامی املاک و داریی خود را - که در آن موقع بیش از ۶۰ میلیون تومان پول نقد در بانک داشت - واگذار کنید و از ایران خارج شوید. از تهران هم قوام شیرازی و دکتر سجادی آمدند به اصفهان و نوشته را از او گرفتند. بعد از آنجا به کرمان می‌روند... در کرمان وضع روحیه رضاشاه خیلی بد بود، به‌طوری که حتی روی میز مجبور بودند که زیر ظرف‌ها پارچه بگذارند که کارد و چنگال روی میز صدا نکند، چون این‌طور اعصابش خرد بود... برای اولین‌دفعه مرحوم جم می‌گفت شروع می‌کند به گریه کردن و می‌گوید که من ترجیح می‌دادم در یک سکه ده ایران یا سختی و گرسنگی بمیرم تا اینکه امروز به خارج بروم... امروز که می‌روم دو نفر که مورد اطمینان من باشند، وجود ندارند...»

ابوالحسن عجمیدی نسوری، فعال سیاسی و روزنامه‌نگار دوره پهلوی از روایى رضاخان در ادامه آن سفر می‌گوید. قزاق در تخیل خود، آلمانی‌ها را شکست می‌داد و دوباره به تهران باز می‌گشت و سلطنت و اموال خویش را برمی‌ستاند:

«او [رضاشاه] آکس بود که ۱۸ سال، از موقع وزارت جنگ و ریاست وزرایش تا ۳ شهریور ۱۳۲۰، شب و روز در تلاش جمع‌آوری این املاک می‌بود. خودش یک پیت روغن به هر خانواده، توانستند از فرصت‌های عاطفی و شبه‌عاطفی موجوداستفاده کنند و ولیعهد را و جامعه جابیندازند. فرغی و انگلیسی‌ها بلد بودند جامعه را مسحور نگه دارند و به آن غلبه تداوم می‌بخشند. اینکه اگر پهلوی‌ها باقی می‌مانند، تداوم سبطه اشرافیت سیاسی در ایران - که فرغی خودش هم یکی از کانون‌های اصلی آن بود - میسر می‌شد. چون اشرافیت سیاسی، همواره به مسئله تداوم حضور خود، به شدت توجه داشته است...»

■ **شارگرد خیاط** «از ایران رفت

فرار رضاخان از ایران، در رسانه‌های خارجی نیز بازتابی نمایان یافت. آنان که ستاره بخت او را بی‌فروغ و خاموش یاقته بودند، در باب گذشته او و اسحاق [اشکار ساجندت، محمدقلی مجد، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران گزارش نیویورک تایمز در این باره را به ترتیب ذیل در پژوهش بلند خویش نقل کرده است:

«پس از اشغال ایران توسط متفقین، رضاشاه از کشور تبعید شد. روزنامه نیویورک‌تایمز در بخش خبرهای داغ هفته، گزارشی با عنوان رهسپار تبعید منتشر کرد. در این گزارش آمده است: «در تبعید او سرانجام این کشور با تهاجیح برخی روزنامه‌ها بی‌سواد که روزی شارگرد خیاط بود، تاج پارویش را به سر گذاشت و در تهران بر تخت طاووس نشست. او عنوان رضاشاه پهلوی بر خود نهاد. بر اساس گزارش‌ها در گذشته، بینانگاز سلسله پهلوی در ایران، سوار بر کشتی پُستی رهسپار تبعید در امریکای جنوبی شد... رضاشاه در طول دوره حکومتش که به ظلم و ستم مشهور بود، بسه بزرگ‌ترین مملاک و کارخانه‌دار ایران تبدیل شد...»

■ **تبعیدگاه قزاق**، **نمادی از تحقیر**

بساتاریخ‌پژوهان معاصر ایران، آنچه بر رضاخان در اخراج از ایران و استقرار تحقیرآمیزی وی در آفریقا روی داد را بازتابی از رفتار او در خلع احمدشاه قاجار و سسوق دادن وی به اروپا دانسته‌اند، با این تفاوت که آنچه بر قزاق رفت، بسس تراژیک‌تر و مشمزن‌کننده‌تر می‌نمود. چنین باوری در تحلیل‌زار فرنود فرهی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران نیز بازتاب یافته است:

بساتاریخ‌پژوهان معاصر ایران، آنچه بر رضاخان از اخراج از ایران و استقرار تحقیرآمیزی وی در آفریقا روی داد را بازتابی از رفتار او در خلع احمدشاه قاجار و سسوق دادن وی به اروپا دانسته‌اند، با این تفاوت که آنچه بر قزاق رفت، بسس تراژیک‌تر و مشمزن‌کننده‌تر می‌نمود. چنین باوری در تحلیل‌زار فرنود فرهی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران نیز بازتاب یافته است:

بساتاریخ‌پژوهان معاصر ایران، آنچه بر رضاخان از اخراج از ایران و استقرار تحقیرآمیزی وی در آفریقا روی داد را بازتابی از رفتار او در خلع احمدشاه قاجار و سسوق دادن وی به اروپا دانسته‌اند، با این تفاوت که آنچه بر قزاق رفت، بسس تراژیک‌تر و مشمزن‌کننده‌تر می‌نمود. چنین باوری در تحلیل‌زار فرنود فرهی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران نیز بازتاب یافته است:

۹ جوان

|روزنامه جوان |شماره ۶۵۳۸

هیچ‌گونه احترام و شکوهی در آن دیده نمی‌شود. پس از اشغال ایران از سوی متفقین در دهه نخست شهریور سال ۱۳۲۰ و بعد از اینکه شاه از کمک امریکا و پیروزی قریب‌الوقوع آلمان در جنگ مایوس شد، چاره را در آن دید برای حل مشکل، از سیاستمدار ایرانی محمدعلی فرغی کمک بگیرد. آنچه از شخصیت رضاشاه در ذهن مردم، اطرافیان، اهالی سیاست و دربار نقش بسته بود اقتدار، استبداد، غرور و خودرآیی او بود، ولی به گفته حسین فردوست، این شاه پهلوی در زمان محاصره ایران از سوی قوای متفقین، با سراسیمگی به خانه فرغی رفت و از هیچ گونه خواهش و تمنایی از او برای یافتن راه چاره دریغ نکرد. پس از آن فرغی تنها راه چاره را استعفا و خروج شاه از کشور عنوان کرد و این قول را به وی داد که مقدمات شاه شدن ولیعهد را فراهم کند. فردوست در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی بیان کرده که شاه از ترس رسیدن قوای شوروی به تهران، مراسم خداحافظی خود با سیاستمداران را در کمتر از پنج دقیقه انجام داد و به‌سرعت به فردوست در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی

بیان کرده که شاه از ترس رسیدن قوای شوروی به تهران، مراسم خداحافظی خود با سیاستمداران را در کمتر از پنج دقیقه انجام داد و به‌سرعت به سمت اصفهان حرکت کرد. چالب اینجاست که ائقدر ترس و دستپاچگی در شاه محرز بود که این مسئله باعث تعجب اعضای خانواده وی از جمله به هند، در بندرعباس سوار کشتی شد، ولی در مسیر قهמיד که مقصد نهایی را در بیرن‌هانش حکومت انگلیس تعیین کرده و جزیره دورافتاده مورس را محل تبعید وی در نظر گرفته است. با این حال، شاهی که تا پیش از این هیچ‌کس توان مقابله با خواسته‌هایش را نداشت، در این زمان امکان زندگی در یک تبعیدگاه معمولی را نیز از دست داد و به یکی از بد آب و هواترین مناطق در آفریقا تبعید شد. به نظر می‌رسد آنچه این شاه پهلوی بر سر احمدشاه قاجار آورد و پس از گرفتن حکومت از وی، موجبات سفر او به اروپا را برای همیشه فراهم کرد. حدود ۱۶ سال بعد، انگلیس در شرایطی به مراتب بدتر برای وی به ارمان آورد...»

■ **وسر انجام مرگ در مرداب!**

رضاخان در واپسین ماه‌های حیات، تعادل عصبی خویش را از دست داده بود. به اذعان مروادان، معمولاً کلمات هذیان‌گون و نامربوط می‌گفت و در گذشته خویش دنبال واقعه‌ای می‌گشت تا کاسه و کوزه شکستش را سر آن بشکند. شرایط حاد روانی، نخست یک سکنه قلبی را برای وی رقم زد، اما به دشواری از آن رست. در صبحگاه ۴ مرداد ۱۳۳۳، بار دیگر سکنه از وی سراغ گرفت و این بار، وی را از پا انداخت! این‌س پایان یکی از شاخص‌ترین برکشیدگان انگلستان در دوره معاصر بود. سیدمر تقی حافظی، پژوهشگر تاریخ

معاصر ایران در این باره می‌نویسد:
«پس از استعفاى رضاخان، حتی به او اجازه داده نشد تا هنگام ادای سونگد ولیعهد، در تهران بماند و بلافاصله در همان روز، با اندوه همراه با خاندان سلطنت و طبیعتاً جز شاه آینده، بر یک کشتی محقر و پست به نام بندران نشست و به‌سوی سرنوشت اندویدار خود رهسپار شد. زمانی که در کشتی بر وی معلوم شد که باید به مورس برود، جایی که بعدا خودش بر آن لقب جنهم‌سبز را نهاد، بنای ناسازگاری را گذاشت! پیش از این و با ورود نیروهای متفقین به ایران، شاه طسی تلگرافی به روزولت رئیس‌جمهوری وقت امریکا، شرایط موجود در کشور را برای وی تشریح کرد تا بدیهه، بر یک نتواند دوست جدید و البته پرنفوذی در جامعه بین‌المللی پیدا کند، اما این تلاش هم تا ناماند. بی‌شک روی که بین‌المللی رضاشاه در کنار شخصیت او منحصر شد، به اینکه روس و انگلیس، تعاملی برای ادامه حکومت وی در ایران نداشته باشند. انگلیس رضاشاه را با دوهدف به مورس تبعید کرد: نخست اینکه در تلاش بود شاه را از ساختار قدرت در ایران دور کند و امکان هرگونه برقراری ارتباط با شاه جوان و نیز سیاستمداران مورد وثوق را از وی بگیرد. مسئله دیگری این بود که رضاشاه در دوران ۱۶ ساله سلطنت و دوران چهارساله پیش از آن روابط بین‌المللی و انگلیس برقرار کرده بود که عموماً حول مسائل کلان سیاسی و مالی ایران می‌چرخید. سیاستمداران این کشور با تهییج برخی روزنامه‌ها آنها را آوازداشتند که به‌شدت علیه رضاشاه مطلب بنویسند. محمدرضا پهلوی نیز به‌واسطه همین تجربه و برای دور ماندن از آسیب‌های احتمالی مخالفت با مردم و متفقین، در عمل هیچ‌گونه واکنشی به مطالب این روزنامه‌ها نشان نداد. جدا از این مسائل، افشای روابط گسترده مالی رضاشاه و انگلیس که عموماً مخفیانه انجام می‌شد، از سوی شاه می‌توانست موقعیت استراتژیک انگلیس در منطقه را به هم بریزد. بنابراین دور کردن شاه از هرگونه وسيله‌ای ارتباطی و جمعی، یک احتیاط لازم و ضروری برای انگلیس به نظر می‌رسید. بااین شرایط تبعید کردن شاه به یک جزیره دورافتاده و کوچک برای کشور انگلیس کاملاً منطقی بود. اینگونه بود که رضاشاه پس از دورهای از تکبر و غرور به اوج ذلت رسید. آثار این ذلت کم‌کم در جسم او نیز بروز کرد. معاینات از جمله شدید قلبی خیر می‌داد. این روند ادامه داشت تا اینکه در ساعت ۵ صبح روز چهارشنبه ۴ مرداد ۱۳۳۳، او رقم قلبی شدید به دیوار عرضه شده و مرگ را برای او رقم زد...»